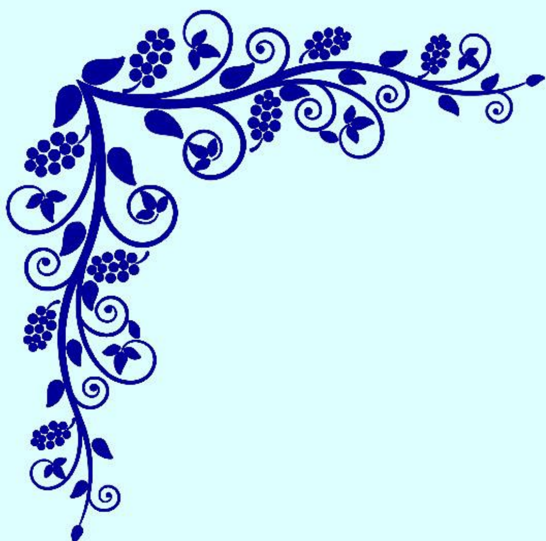
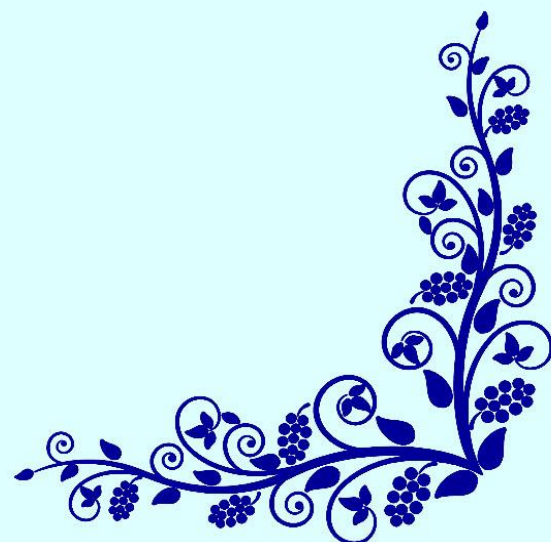


«بدرالشّریعه»

شعر سروده

چاپ کننده

دفتر پرچم



نام دفتر : «بدرالشّریعه» شعر سروده

چاپها : یکم : تهران ـ آذر ۱۳۲۴

پراکنش اینترنتی : دوم : فروردین ۱۳۹۸ ؛ سوم : خرداد ۱۴۰۳

جای پراکنش : کانال تلگرام

این دفتر از سوی «باهَمادِ پاکدینان» و بدست «کوشادِ تلگرام» پراکنده می‌گردد.

جُستار : آیا در اسلام روگیری زنان بوده؟ ، ارتباط روگیری زنان و دیگر عوامل با فساد.

شمار صفحه‌ها : ۱۵

ویژگیهای بیرونی : رنگ صفحه : آبی آسمانی ، رنگ حروف : سرمه‌ای ، اندازه‌ی حروف : شماره‌ی ۱۵

رده‌ی ویرایش : دو بار غلطگیری و ویراییده شده

پایگاه احمد کسروی https://kasravi-ahmad.blogspot.com

کانال پاکدینی https://telegram.me/Pakdini

کتابخانه‌ی پاکدینی در تلگرام https://telegram.me/kasravi_ahmad

یادداشت ویراینده :

۱ـ افزوده‌های ما درمیان [ ] آمده و پانوشت از ماست.

۲ـ پیکره را ما افزوده‌ایم.

از خوانندگان خواهشمندیم چنانکه بلغزشی برخوردند برای بهبود دفتر در پراکنش آینده ، ما را آگاه گردانند.

برای پرینت کردن این دفتر بهترست گزینه‌ی Print as grayscale را برگزید.



بنام پاکْآفرنده‌ی جهان

سال ۱۳۱۴ است و هنوز در ایران رفع حجاب نشده[۱]. چند نفر از تهران برای گردش به شهریار رفته‌اند و می‌خواهند چند روز در آنجا بمانند. در خانه‌ی یکی از کارمندان دولت میهمان شده‌اند. آخوند دِه شنیده بدیدن آنها آمده است. درمیان او با یکی از میهمانان و صاحب‌خانه و یک نفر از مِلک‌داران شهریار گفتگوهایی شده است. ما آن آخوند را بدرالشریعه، صاحب‌خانه را مَلَکی، مِلک‌دارِ شهریاری را ارباب، میهمان تهرانی را خداداد نام نهاده‌ایم و گفتگوهای آنها را در اینجا می‌نویسیم.

☐ بدرالشریعه که آخوند جوانیست و رئیس محضر شهریار می‌باشد وارد شده با لهجه‌ی گیلانی سلام می‌دهد. میهمانان بپا می‌خیزند و می‌نشینند و پس از احوال‌پرسیها گفتگو آغاز می‌شود :

مَلَکی : آقای بدرالشریعه از علمای روشنفکر است، ادیب است، شعر هم می‌گوید، نمی‌دانم روزنامه‌ی «آینده‌ی ایران» را خوانده‌اید؟. در شماره‌ی آخرش شعرهای آقای بدرالشریعه درباره‌ی زنها چاپ شده بود.

خداداد : آن شعرها را خواندم. یک مصرعش هم در ذهنم مانده : «زن عورت تُست کشف عورت تا کِی». به زنها بسیار توهین کرده است.

بدرالشریعه : خدا زنها را ناقص‌العقل خلق کرده. یک دسته جوانان لامذهب اصرار دارند که زنها

۱ـ در همان سال در ۱۷ دی‌ماه، دولت «کشف حجاب» را رسماً اعلام کرد.

روهاشان باز کنند. من با شعر بآنها جواب دادم. نباید گزاشت زنها روهاشان باز کنند. اینجا که فرنگستان نیست.

خداداد : موضوع رفع حجاب چیزی نیست که با شعرهای شما جلوگیری شود. اروپاییها که ماها را «نیمه‌وحشی» حساب می‌کنند یکی از دلیلهاشان همینست که ما زنها را خوار گرفته‌ایم ، بآنها در زندگانی دخالت نمی‌دهیم. بچادر و روبند زنهای ما ریشخند می‌کنند. دولت مجبور است که زنها را از حجاب بیرون آورد تا جلو ایراد آنها را بگیرد.

بدرالشریعه : ما بفرنگیها چه کار داریم؟!.. پیغمبر ما حکم فرموده که زنها باید روهاشان بگیرند ، ما هم باید اطاعت کنیم.

خداداد : شما در آن باب هم اشتباه می‌کنید. در زمان خود پیغمبر زنهای عرب رو نمی‌گرفتند.

بدرالشریعه (با تعجب و تندی) : در زمان خود پیغمبر زنها رو نمی‌گرفتند؟.

خداداد : بلی نمی‌گرفتند.

بدرالشریعه : من از قرآن دلیل می‌آورم که حجاب واجب است.

خداداد : هیچ احتیاجی نیست که شما از قرآن دلیل آورید و من هم جواب بدهم. من شما را آسوده می‌گردانم. اولاً در کتابهای فقهی در هیچ جا نوشته نشده است که زن باید روی خود را بگیرد. شرایع ، شرح لُمعه ، مدارک ، تبصره‌ی علامه و غیر اینها ، یک به یک ببینید. در کدام یکی نوشته شده که زن باید رو بگیرد. ثانیاً شیخ مرتضا انصاری یکی از علمای بسیار بزرگ شیعه بوده. رسائل ، مکاسب و دیگر کتابهای او را در نجف و کربلا و همه جا درس می‌خوانند. همان شیخ مرتضا کتابی درباره‌ی حجاب نوشته که در پشت مکاسب چاپ شده. من بیست سال پیش آن را خوانده‌ام.

در آنجا شیخ مرتضا تصریح می‌کند که در زمان خود پیغمبر زنها رو نمی‌گرفتند و دلیلهایی باین موضوع می‌آورد. از جمله می‌گوید : در روایت هست که جابر همراه پیغمبر بخانه‌ی فاطمه وارد شد و

چون نگاه کرد دید رنگ دختر پیغمبر از گرسنگی زرد شده. می‌گوید : پس معلوم است که دختر پیغمبر رو نمی‌گرفته است.

روایت دیگری هست که چون پیغمبر برای حجةالوداع به مکه رفت زنی از قبیله‌ی خَثعَم بسر راه آمد و می‌خواست چیزهایی بپرسد. فضل پسر عباس که به تَرک پیغمبر سوار شده بود با آن زن بهمدیگر نگاه می‌کردند. پیغمبر با دست روی فضل را بسوی دیگر برگردانیده فرمود : یک زن جوان با یک مرد جوان ترسیدم شیطان بمیان آنها داخل شود.

بعضیها این روایت را دلیل آورده‌اند که زنها باید رو بگیرند. شیخ مرتضا می‌گوید : همان روایت دلیلست که زنها در زمان پیغمبر روهاشان باز بوده است. زیرا اگر روی آن زن باز نبود جهت نداشت که پیغمبر روی فضل را بآن ور برگرداند.

اینها نوشته‌های شیخ مرتضا است. شما اگر مکاسب دارید بروید شب در پشت آن این کتاب را باز کنید و بخوانید و بدانید. با من دلیل آوردن احتیاج نیست.

☐ بدرالشریعه قانع نشده می‌خواهد مجادله کند. خداداد می‌گوید : «من اهل مجادله نیستم. چنانکه گفتم بروید و آن کتاب را بخوانید. شما که علمتان از شیخ مرتضا بیشتر نیست». پس از این گفتگو بدرالشریعه برخاسته می‌رود. دیگران نشسته گفتگو می‌کنند :

ارباب : جواب دندان‌شکن بشیخ دادید.

خداداد : من نخواستم ملامت کنم. آن شعرهایش خیلی زشت است. انسان چرا شرم نکند و زن را «عورت» حساب کند. زنها کیستند؟.. زنها مادران ما ، خواهران ما ، همسران ما ، دختران ما هستند. زنها آنهایند که زندگانی ما را اداره می‌کنند. این آخوندها هر یکی هفت هشت تا زن می‌گیرند ، آن وقت اینقدر هم قدرناشناسی می‌کنند ، توهین می‌کنند.

ارباب : مطلب دیگر که می‌خواهم بگویم آنست که ماها در این دهات که هستیم زنهای ما رو نمی‌گیرند. اگر رو بگیرند نمی‌توانند کار کنند. زنهای ما مثل زنهای شهر بیکار نیستند و از صبح تا

شام در باغ ، در مزرعه ، در خانه کار می‌کنند. این آخوند از بس از رو گرفتن صحبت می‌کند ، ما را از آتش جهنم می‌ترساند ، که مانده‌ایم متحیر. این صحبتی که شما کردید من خیلی خوشحال شدم. معلوم شد اینها از پیش خود می‌گویند.

خداداد : این آخوند اگر شعور داشت می‌دید که زنهای دهات که رو نمی‌گیرند و بکارهای شوهرانشان کمک می‌کنند بسیار بهتر از زنهای روگیر شهری هستند. اینها علاقه‌شان بشوهرانشان بسیار بیشتر از آنهاست. می‌دید که در دهات که زنها رو نمی‌گیرند فساد باندازه‌ی ده‌یک ، بلکه صدیک شهر نیست. اینها نمی‌فهمند که آنچه زن و مرد را از راه می‌برد و بفساد می‌اندازد رو باز بودن زنها نیست. بلکه آمیزشهای آزادانه‌ی زن و مرد و علتهای متعدد دیگر است.

ملکی : حقیقتاً این مطالب بسیار ساده است. نمی‌دانم اینها چرا نمی‌فهمند؟!..

خداداد : اساساً اینها خیال فهمیدن ندارند. هر یکی می‌رود و مختصر درس[ی] می‌خواند و منظورشان تنها آنست که مردم را آسوده نگزارند و در کارهای آنها دخالت کنند. زنها و مردهای ساده‌لوح را با آتش جهنم ترسانیده مطیع خود گردانند. برای اینکه شما بدانید اینها دین ندارند و پابند بچیزی نیستند من دلیل واضحی برایتان می‌آورم :

در این سی سال دوره‌ی مشروطه هر چیزی که تازه پیدا شده اینها گفته‌اند حرامست و دشمنی کرده‌اند و مردم را با آتش جهنم ترسانیده‌اند. ولی پس از مدتی که کهنه شده خودشان آن را گرفته‌اند.

مشروطه پیدا شد آن دشمنیها را کردند و کار را بخونریزی رسانیدند و اکنون خودشان و فرزندانشان وکیل می‌شوند و در مجلس می‌نشینند و قانون می‌گزارند.

مدرسه‌ی طرز جدید تأسیس یافت قیامت برپا کردند. بچه‌ها را بابی و بهائی نامیده ، الواط و اشرار را به آزار آنها واداشتند. ولی حالا دختران و پسران خودشان را به همان مدرسه‌ها می‌فرستند.

اداره‌ها که تأسیس یافت می‌گفتند پولش حرامست. اعضای ادارات را تفسیق می‌کردند. اکنون خودشان و فرزندانشان در اداره‌ها هستند.

محضرهای رسمی که تازه تأسیس شد هایهوی بلند کردند که بدعت است. الان همه‌ی محضرها در دست خود آنهاست.

ملکی : همین آقای بدرالشریعه رئیس محضر است.

خداداد : من حکایتی برای شما نقل کنم تا بدانید اینها چه مردم‌آزارند :

تا پنجاه سال پیش از این ، زنهای ایران رختهاشان یک تنبان بلندی بوده کـه بپـا می‌کرده‌انـد و پیراهن که از نصف بدن می‌گذشت از بالا می‌پوشیده‌اند. سپس نیم‌تنه‌ای یا کُلَجه‌ای از روی آنها به تن می‌کرده‌اند. این رخت الان در بسیاری از دهات مخصوصاً در دهات جنوب ، باقیست. رخت معمولی زنها این بوده. چیزی که هست در شهرها زنهای جوان کم‌کم تنبان و پیراهن را کوتاهتر گردانیده بودند.



پنجاه سال پیش در تبریز تازه معمول شد که زنها شلوار سیاهی هم از زیر تنبان یا شَلیته بپا کنند. بدیهیست که هیچ ضرری نداشت. زیرا پاهای آنها را هم می‌پوشانید. از طرف دیگر اصلاً زن آزاد است که در برابر شوهرش هر گونه رختی که خواست بپوشد. شما می‌دانید که زنهای ایران گذشته از آنکه جز با چادر و روبند به بیرون نمی‌آیند در خانه هم در برابر برادر و پدر چادر نماز بسر می‌کنند و خود را می‌پوشانند. پس آن شلوار تنها برای نزد شوهرها بود و من باز می‌گویم هیچ زیانی نداشت.

ولی آخوندها رگ مردم‌آزاریشان تحریک شد و نخواستند بدبخت زنها باری در پوشیدن آن شلوار آزاد باشند ، در اینجا و آنجا زمزمه آغاز کردند : حرامست ، بدعت است ، لبه‌ی آن از زیر چادر ظاهر می‌شود. خواب دیدند که زنی که مرده بود شلواری از آتش بپایش کرده بودند. با این وسوسه‌های شیطانی زنهای بدبخت را ناآسوده گردانیدند. مادرشوهرها دستاویز پیدا کردند که با عروسها جنگ و ستیزه آغاز کنند. پیره‌زنهای حسود بهانه بدست آوردند که به زنهای جوان نیش فروبرند. زنهای جوان دودل درماندند. یکی را هوس جوانی غلبه می‌کرد و از شلوار که آرایشی بود و مهر شوهر را باو فزونتر توانست گردانید درنمی‌گذشت. ولی همیشه دلش از ترس آتش جهنم لرزان بود. دیگری را ترس غلبه کرده شلوار را می‌کند و دور می‌انداخت. ولی همیشه در حسرت بود که چرا نتوانسته شلواری پوشد و در جلو شوهرش راه رود. زنهایی که شلوار بپا می‌کردند اگر یکی بچه‌اش بیمار می‌شد با خود می‌اندیشید : «یقین شلوار پوشیدم اینطور شد». توبه می‌کرد و می‌رفت و شلوار از پایش درمی‌آورد. سالی گفتگو از آمدن وبا بمیان افتاده بود ، باز زبان ملاها دراز شد. باز زنها بترس و دل‌لرزه افتادند و بسیاری از آنها از ترس وبا از شلوار پوشیدن توبه کردند.

من در آن زمان بچه بودم ـ بچه‌ی هفت و هشت ساله که بمیان زنها می‌رفتم و گفتگوهای آنها را می‌شنیدم و می‌فهمیدم. مردم‌آزاری ملاها از آن زمان برایم روشن گردیده. آن شلواری که آنهمه حرف درباره‌اش می‌زدند پس از مدتی در همه جا معمول شد و زنها و دخترهای خود ملاها نیز پوشیدند و همانست که اکنون از مُد افتاده است و تنها در دهات زنها می‌پوشند.

ارباب : مدتیست آقای ملکی توصیف شما را کرده مژده‌ی آمدنتان را می‌دادند. خدا را شکر که زنده ماندیم و به امروز رسیدیم که شما را ببینیم و این صحبتها را بشنویم. اینها قلب آدم را روشن می‌سازد. حقیقت اینست ما ملت ایران بدبخت شده‌ایم ، تکلیف خود را نمی‌فهمیم. ملاحظه کنید درباره‌ی زنها از یک طرف این آقای بدرالشریعه عرصه را بما تنگ گردانیده که زنها باید رو بگیرند ، از خانه بیرون نیایند ، آوازهاشان[صدا] کسی نشنود. از یک طرف هم من مختصر سوادی دارم ، گاهی از شهر روزنامه‌ها که می‌آید می‌خوانم. می‌بینم جوانها اصرار دارند که باید زنهای ایران مثل زنهای فرنگستان باشند : به اداره بروند ، وکیل بشوند ، وزیر بشوند. یک طرف بدرالشریعه زنها را عورت می‌کند و می‌گزارد آنجا ، یک طرف هم جوانها می‌خواهند که ما زنها را دسته‌گلی گردانیم و بزنیم بسرهامان. آدم نمی‌داند بحرف کدام یکی از اینها گوش کند.

خداداد : درباره‌ی زن قضیه روشن است. زنها از مایند و ما از زنهاییم. ما از آنها زاده‌ایم و آنها از ما پدید آمده‌اند. زنها اگر نیکند از مایند ، اگر بدند از مایند. زنها دسته‌ی جدایی نیستند و کشور جدایی ندارند که ما آنها را از خود جدا دانسته بنشینیم و از نیک و بد آنها سخن رانیم.

حرفهای ملاها بکلی بی‌ربط است. آنها مقصودشان خودنمایی و مردم‌آزاریست. آنها در این توده که هستند و روزی می‌خورند کاری از دستشان ساخته نیست. نه سیاست بلدند که بمردم راهنماییهای سیاسی کنند و نه فهم و دانش دارند که بمردم چیزهایی یاد دهند ـ چون کار دیگری از دستشان برنمی‌آید با مردم‌آزاریها خود را بیاد مردم می‌اندازند.

شنیده‌ام مردی نایب‌حسین نام پیر و بیچیز بوده و به زنی که داشته زود زود کتک می‌زده. مردم متلک گفته بودند : نایب‌حسین پول ندارد که برای زنش رخت و کفش خَرَد ، جوانی ندارد که با مهربانیها ازو دلجویی کند ، اگر کتک هم نزند پس از کجا دانسته خواهد شد که شوهر اوست؟!.

این ملاها همان حال را دارند. هیچ کاری از دستشان برنمی‌آید. اگر مردم‌آزاری هم نکنند پس از کجا دانسته خواهد شد که هستند؟!.

نتیجه‌ی حرفهای اینها آن شده است که زنها که نصف مردم این کشورند بیکاره و بیهوده شده‌اند. بقول رضاشاه تنها در موقع تهیه‌ی خواربار است که ما می‌دانیم آنها هم هستند.

به هر حال رفتاری که ما تا به امروز با زنها داشته‌ایم ناستوده است. زنها را خانه‌نشین ساختن و از میان توده بیرون انداختن رفتار بسیار بیخردانه‌ایست. زنها باید درس خوانند ، معنی زندگانی توده‌ای را بفهمند ، از کشور و از سیاست آن آگاه باشند ، بکارها علاقه پیدا کنند. در این باره‌ها جای گفتگو نیست. تنها گفتگو در دو چیز است :

یکی آنکه زنها باید از آمیزشهای آزادانه با مردها پرهیز نمایند. بااین‌معنی زنها خود را آزاد ندانند که با هر مردی که خواستند دوست باشند و به هر بزمی که خواستند بروند ، آمیزشهای آزادانه‌ی زنها با مردها چیزیست که مایه‌ی لغزش مردها تواند بود و بالاخره زیانش بخود زنها خواهد رسید. مردی که به زنی علاقه پیدا کرد خواهد کوشید از هر راه که باشد باو دست یابد ، سپس هم از هزار تن یکی پابندی و وفاداری نخواهد نمود ، و زن را بلجنزار بدنامی و بدبختی انداخته خود را بکنار خواهد کشید.

زن باید تا دختر است خود را بنگهبانی پدر و برادر سپارد و چون بشوهر رفت او را نگهبان و پاسبان خود شناسد.

از آمیزش و همنشینی مردها با زنها بیکبار جلو نتوان گرفت و نباید گرفت. ولی این آمیزش باید چنان باشد که بدیها از آن نزاید.

من با این آقای ملکی ، میزبان ما ، ده سال بیشتر است دوستی داریم و آمیزشهای خاندانی درمیانست. ما بخانه‌ی آنها می‌رویم و آنها بخانه‌ی ما می‌آیند. زنها و دخترها یک سو می‌نشینند و ما یک سو می‌نشینیم ، باهم می‌گوییم و می‌شنویم و می‌خندیم ، با خوشی روز می‌گذرانیم ، و در این مدت نبوده است که اندک رنجشی درمیان ما باشد. اکنون هم با خانواده باینجا آمده‌ایم. ولی اگر آمیزشهای اروپایی داشتیم گمان نمی‌رود در این مدت بی‌رنجش بودیم.

یک موضوع دیگر وزیر یا وکیل شدن زنهاست که جوانها در روزنامه‌ها دنبال می‌کنند. در آن باره

هم ما باید پیروی به اروپاییها نکنیم. وزیر یا نماینده‌ی مجلس بودن کار زنها نیست. خدا زنها را بـرای کارهایی آفریده و مردها را برای کارهایی.

این اشتباه از آن ناشی شده که اهمیت وظیفه‌ی زن را که بچه‌پروری و خانه‌داریسـت نمی‌داننـد. وزارت یا وکالت را بالاتر از آن می‌دانند در حالی که نیست.

یک جمله بگویم : چنانکه حرفهای ملاها که می‌خواهند زنها را با این حال بیکارگی نگه دارنـد و خرافات خود را بآنها تحمیل کننـد از روی فهـم و خـرد نیسـت ، حرفهـای روزنامه‌نویسـها نیـز کـه می‌کوشند زنها را به بزمهای رقص و مستی کشانند جز از روی هوس نمی‌باشد. باید بهـیچ یکـی ارج نگزاشت. ما خود باید راه خردمندانه‌ای برای زندگانی زنها باز نماییم.

این رفتاری که در دهات هست : زنها رو نمی‌گیرند و بکارهای شوهران خود دخالـت می‌کننـد و علاقه‌مندی نشان می‌دهند بسیار بهتر است. ولی باید شما در دهات مدرسه داشته باشید و پسـران و دخترانتان درس خوانند. نقص زندگانی شما بیش از همه بی‌سوادیست.

☐ این گفتگوها می‌شود و ناهار آورده می‌خورند و ارباب و دیگران برخاسـته می‌رونـد. شـب نیـز کارمنـدان دولت و دیگران می‌آیند و باز گفتگوهایی می‌شود.

فردا صبح باز ارباب و دیگران می‌آیند. بدرالشریعه نیز می‌آید و دنباله‌ی سخنان دیروزی گرفتـه می‌شـود باین ترتیب :

بدرالشریعه : من دیشب کتاب شیخ مرتضا را پیدا کردم و خواندم. شیخِ مرحوم اشتباه کرده است.

خداداد : چطور؟..

بدرالشریعه : آن زن عرب که در حجةالوداع آمده و سر راه پیغمبر را گرفته که مسئله بپرسد ، شیخِ مرحوم می‌گوید او رویش باز بوده ، و از اینجا استدلال می‌کند که زنهای عـرب در آن زمـان رو نمی‌گرفتند. بنده می‌گویم : فرضنا که آن زن روباز بوده ، این چه دلیلست که پیغمبـر حکـم حجـاب نیاورده بوده؟. بنده می‌گویم : پیغمبر حکم حجاب آورده بوده آن زن اطاعت نکرده.

خداداد : چطور ممکنست که پیغمبر حکم حجاب آورَد و آن زن اطاعت نکند؟!. اگر چنان بود پیغمبر باو اعتراض می‌کرد. می‌فرمود چرا رویت را نگرفته‌ای؟!. بجای آنکه روی فضل‌بن‌عباس را بآن ور برگرداند باین زن دستور می‌داد که رویش را بگیرد.

بدرالشریعه : بنده می‌گویم پیغمبر صلی‌الله علیه و آله تقیه فرموده.

خداداد : (با تعجب) آقا شما حرفی بزنید که آدم بتواند بآن جواب دهد. من هیچ نمی‌دانم باین حرف شما چه جوابی دهم ، شما گمان می‌کنید تقیه در همه‌ی مذهبها و دینها بوده است؟!. مَثَل شما مثل آن دهاتیست که رفیقش پرسید : « پادشاه ناهار چه می‌خورَد؟.». گفت : « یقین هر روز نان و شیره می‌خورد». چون نان و شیره را عالیترین خوراک می‌شناخت تصور می‌کرد که پادشاه هر روز آن را می‌خورد. شما نیز از بس از تقیه که از ننگهای مذهبتانست خوشتان آمده آن را به پیغمبر هم نسبت می‌دهید.

یک پیغمبر کجا و تقیه کردن کجاست؟!. یک پیغمبر که باید همه‌ی گمراهیها را براندازد چگونه می‌تواند تقیه کند؟!. پیغمبر اسلام وقتی که در مکه اول برخاست با آنکه تنها بود از کسی نترسید و از بتهای قریش که خدایان آنها بود بد گفت. چنین مردی چه جا داشت که از یک زن عرب تقیه کند؟!.

آنگاه پیغمبر در حجةالوداع که در سال آخر عمرش بود قوه با خود داشت. آن وقت اسلام غلبه کرده نیرومند بود. نمی‌دانم شما چرا اینها را نیندیشیده حرف می‌زنید.

بدرالشریعه : من تلاشم اینست که نگزاریم زنها از چادر بیرون آیند. اگر زنها از چادر بیرون آیند فاسد خواهند شد.

خداداد : آقا خواهش می‌کنم حرفهای بیهوده نزنید. مگر شما چشم ندارید. در این دهات که شما زندگی می‌کنید زنها روهاشان باز است. آیا آنها فاسدند؟!.

بدرالشریعه : دهات را نمی‌گویم. در شهر اگر زنها از چادر بیرون آیند فاسد خواهند شد.

خداداد : چه اصرار دارید که حرف خود را بکرسی نشانید. شهر با ده چه تفاوت دارد؟!. آنگاه در

همان شهر زنهای ارمنی و آسوری روهاشان باز است. آیا آنهـا فاسـدند؟!. آیـا فسـاد درمیـان زنهـای روگرفته‌ی شیعه بیشتر است یا درمیان زنهای روباز ارمنی یا آسـوری؟!. آیـا ارمنیهـا و آسـوریها هـم محله‌ی *شهر نو* دارند؟!.

اساساً شما که در اینجا در دهات نشسته‌اید چه کار بشهر دارید؟!. شما اگر نیکی می‌خواهیـد در اینجا بدبختیهای این دهاتیها را بدیده گیرید و بآنها چاره جویید. در این شهریار مالاریـا بـلای جـان رعایاست. نود درصد گرفتارند ، طبیبی هم نیست. شما اگر از دستتان برمی‌آید بـاین بـدبختی چـاره کنید ، بجای آن شعرهای زشت ، در این زمینه مقاله نویسید و بوسیله‌ی روزنامه‌ها بـدولت یـادآوری کنید که باینجا پزشک فرستد ، دوا فرستد ، شما تصور می‌کنید دنیا بر سر رو گـرفتن زنهـا و ریـش نتراشیدن مردها می‌چرخد. جز آنها هیچ کاری نیست.

❑ از این سخنان بدرالشریعه بدش می‌آید و برخاسته می‌رود. بعد از رفتن او حاضرین بدگویی می‌کنند. یکی می‌گوید : «چون دید زورگویی پیش نمی‌رود برخاست و رفت». دیگری می‌گوید : «من او را باین بی‌شـعوری نمی‌دانستم». ارباب می‌گوید : «او را ویل کنیم و بخودمـان باشـیم. امـروز فرصـتی بدسـت مـا افتـاده کـه استفاده‌هایی کنیم». سپس روی خود را به میهمان تهرانی برگردانیده می‌گوید :

ارباب : چنانکه فرمودید ما باید در اینجا در فکر بدبختیهای خودمان باشیم و از کارهای شـهری گفتگو نکنیم. ولی بعضی مسائل هست که ما هم بآن علاقه‌مندیم. این هم بگویم که من بچه‌ی شهرم. اصلم آذربایجانیست. حالا مقدر این بوده که آمده بدهات افتاده‌ام.

شما درمیان حرفهاتان نام *شهر نو* را بردید. می‌خواهم قدری در آن باب صحبت کنیم. اشخاصـی که از دور نامی می‌شنوند تصور خواهند کرد که یک دسته زنهایی جمع شده‌اند و برای عیاشی درهای خانه‌های خود را بروی آمد و شد مردها باز گزارده‌اند. در حالی که حقیقت بر خلاف اینست. حقیقـت اینست که یک دسته دخترها و زنهای بدبخت پاهاشان لغزیده و بآن منجلاب افتاده‌اند و هرچه دست و پا می‌زنند نمی‌توانند از آن منجلاب بیرون آیند. کسی هم دست بسوی آنها دراز نمی‌کند. چـرا کـه هیچ کس آنها را قابل ترحم و امداد نمی‌شناسد.

من رفیقی داشتم چون جوان بود بآن محوطه بسیار می‌رفت. اقرار می‌کنم که یـک بـار و دو بـار من هم قدم بآنجا گزارده‌ام. آن رفیقم بدرد دل بیشتر زنها رسیده بود. حکایتهایی می‌گفت که دل آدم آتش می‌گرفت.

بعضی از آن زنها دخترهایی بوده‌اند که مادرهاشان یا خاله‌هاشان یا عمه‌هاشان آنها را فروخته‌اند. زنهای عفریته‌ای هستند که کارشان اینست. می‌گردند و اگر دختر فقیری را پیدا کردند که در پهلوی مادرش یا یکی از خویشانش زندگی می‌کند ، با زبانهای مخصوصی که دارند او را فریفته دختـر را بـه سی تومان و چهل تومان می‌خرند. آن وقت او را تمیز ساخته رختهای نو پوشانیده به یک حاجی یا به یک آخوندی صیغه می‌دهند و چند برابر پول خود را ازو درمی‌آورند. سپس هم جزو شـاگردان خـود گردانیده در آن محوطه بفحشاء وامی‌دارند. این شیوه‌ی کار آن عفریته‌هاست.

بعضی هم آنها هستند که دختر خاندان آبرومندی بوده‌اند. فلان جوان اظهـار عشـق کـرده و بـا وعده‌ی زناشویی او را فریفته است ، و پس از کامگزاریها که دختر را آبستن گردانیـده خـود را بکنـار کشیده. دختر بدبخت از ترس آنکه بالاخره پدر و مادرش نفهمند خانه‌ی پدری را تـرک کـرده و بـه یکی از آن خانه‌ها پناه برده ، و برای آنکه شناخته نشود نام عاریتی بروی خود گـزارده اسـت. دیـروز دختر پاکدامن خاندانی بوده و برای زندگانی آینده امیدها در دل می‌پرورده ، امـروز فاحشه‌ایسـت ، و در آن منجلاب فحشاء دست و پا می‌زند.

یک دسته‌ی دیگر آنهایی هستند که شوهرهاشان گرفتار زندان شده ، یا از پست‌فطرتی او را رها کرده و با دست تهی او را از خانه بیرون گردانیده‌اند. اینها نیز از ناچاری تن بفحشاء داده بـآن محـیط ذلت‌بار پناهنده شده‌اند.

به هر حال یک بازار سیاهیست که خدا می‌داند چیست. انـدازه‌ی بـدبختی آن زنهـا از رنگهـای افسرده و از صورتهای ورچروکیده‌شان پیداست. زنهای جوان که هنوز سی سال را بپایان نرسـانیده‌اند صورتهاشان در فرسودگی و بی‌آبی بدتر از پیره‌زنهای شصت‌ساله است.

ملکی : زنهای بدبخت تنها در *شهرنو* نیستند. شاعری شعر گفته بود «که شهر کهنه کم از شهر نو نیست». عصرها بخیابان لاله‌زار بروید تا ببینید چه خبر است. آنچه من کشف کرده‌ام یکی از علل بدبختی خانواده‌های بیچیز قانون نظام‌وظیفه است. این قانون با این حالی که اجرا می‌شود بسیاری از زنها را بفحشاء مجبور می‌سازد. کفیل خاندانی را می‌برند و باید خواهرش ، و اگر ازدواج کرده زنش گرفتار فحشاء شوند.

ارباب : آن بدبختها در آن منجلاب دست و پا می‌زنند و کسی در فکرشان نیست. کسانی که با آنها تماس دارند آنهایی هستند که در فکر شهوات و مَلَذّات خود هستند و یا استفاده‌های مادی می‌کنند. بدبخت زنها باید شبهای خود را با سربازان ناتراشیده‌ی دهاتی ، با لاتهای چاقوکش جنوب شهر بسر برند و زجرها کشند و حرفهای زشت بگویند و بشنوند. در همان حال اختیارشان در دست عفریته‌هاییست که آنها را اداره می‌کنند. باید از آنها نیز عتابها شنوند و چیرگیها بینند.

آمدیم به استفاده‌های مادی : در *شهرنو* یک دسته هستند که قَوّادند ، پادوند ، نوکرند. یک دسته هستند که خانه‌هایی ساخته‌اند و با قیمتهای گزافی باجاره می‌دهند. یک دسته دکاندارانی هستند که مشروب می‌فروشند ، آجیل می‌فروشند ، کباب می‌پزند. همه‌ی اینها گردونه‌شان از زجرکشیهای آن زنهای بدبخت می‌گردد.

یک دسته پاسبانها در آن محیط پراکنده‌اند که من عارم می‌آید رفتار آنها را شرح دهم. بدبخت زنها باید همه نوع رشوه بآنها بدهند تا در کار خود آزاد باشند. بیچاره‌ها چون بدنام و سرشکسته‌اند باید تحکم و زورگویی آنها را تحمل کنند.

ملکی : شنیدنیست که یکی دو سال پیش باداره‌ی مالیه‌ی تهران پیشنهاد شده بود که از آنها مالیات خواسته شود.

ارباب : مقصود من از این شرحی که گفتیم آنست که اولاً آن زنها مظلومند ، جامعه بآنها ظلم کرده. راستست که بعضی خودشان تقصیر کرده‌اند. ولی یک تقصیر مکافاتش مادام‌العمر نباید بود. درد

اینجاست که هر دختری یا زنی بآن منجلاب افتاد دیگر راه رهایی بروی او بسته است. هرچه دست و پا زند بجایی نخواهد رسید.

ثانیاً بودن آنها در یک جامعه شرافت آن را لکه‌دار می‌سازد. چرا باید در جامعه چنین زنهایی باشند؟!.

ثالثاً آنها در آنجا از یکسو کانون فساد هستند و اخلاق جوانـان را ضـایع می‌گرداننـد و از یکسـو منبع امراض مسریه می‌باشند و خانواده‌ها را آلوده می‌گردانند.

من از سالهاست این درد در دلم بوده است ، و امروز که جناب آقا اینجا هستند فرصت را غنیمت شمردم که موضوع را بمذاکره گزارم و نظر ایشان را بدانم. گمان نمی‌کنم ایشان در ایـن بـاب نظـری نداشته باشند.

خداداد : درباره‌ی زنهای بدبخت سخن راست همانست که شما می‌گویید. آنها مظلـوم شـده‌اند. جامعه آنها را بدبخت گردانیده. امروز یکی از کارهای ثواب آنست که ما همتـی کنـیم و آنهـا را از آن گودال بیرون آوریم. این کار ثوابش بیشتر از نماز و روزه است.

ولی باید دانست سرچشمه‌ی بدبختیهای زنها نبودن قانونهای خردمندانه می‌باشد. در یک جامعه اگر بخواهند زنها حقوقشان پایمال نگردد و چنین بدبختیهایی پیش نیاید باید یـک رشـته قانونهـای خردمندانه باشد.

مهمتر از همه آنست که زناشویی اجباری شود و هر جوانی مجبور باشد که زن گیرد. هنگامی که زناشویی اجباری باشد نه مردها بی‌زن خواهند بود که ناچار باشند و زنها را دنبـال کننـد و نـه زنهـا بی‌سرپرست خواهند بود که بآسانی فریب خورند و ببدبختی افتند.

امروز در ایران درد بزرگتر آنست که بسیاری از مردها از زناشویی سر می‌پیچند. صرفه‌ی خـود را در آن می‌بینند که زنی نگیرند و صد زن را دنبال کنند. آباد کننده‌ی *شهر نو* اینهایند. هشتاد درصـد بدبختیها از اینجاست.

آفریدگار شماره‌ی زنها و مردها را مساوی گردانیده. در یک تـوده هـر یـک زنـی در برابـر یـک

مردیست. پس یک مرد که زن نمی‌گیرد باعث بدبختی یک زن می‌شود.

در یک توده باید زناشویی اجباری باشد و هیچ مردی نتواند بی‌زن بسر برد ، و یا « تعدد زوجات » آزاد بوده یک مردی اگر خواست تواند چند زن گیرد ، و یا جلو فحشاء باز گزارده شود و در پهلوی هر شهر کهنه‌ای شهر نوی هم پدید آید.

یکی از این سه خواهد بود و ما ببینیم کدام یک بصلاح جامعه نزدیکتر است. بدیهیست که صلاح جامعه در اجباری بودن زناشوییست.

یک موضوع دیگر داستان طلاقست. طلاق و زناشویی ناچاریست. گاهی هست که چاره جز آن نیست. ولی اولاً چنانکه مرد حق طلاق دارد باید به زن هم داده شود. زن هم دارای حق طلاق باشد. ثانیاً چنین نباشد همانکه مرد بخشم آمد و یا دلش خواست زن خود را رها کند ، و یا زن همانکه اندک رنجشی یافت و یا بخیال دیگری افتاده طلاق خواهد. باید طلاق باین آسانی و آزادی نباشد.

راه این کار آنست که هنگامی که میانه‌ی زن و شوهر نزاع افتاد یک نفر از آن سو و یک نفر از این سو حَکَم انتخاب شوند که بموضوع رسیدگی نمایند و اگر اینها تحقیقات کردند و زندگانی آنها را با یکدیگر ممکن ندیدند و یا تصویب نکردند آن وقت باشد که طلاق صورت گیرد. یکی از قانونهای بسیار لازم که جلو فحشاء را تواند گرفت این قانونست.

پس از همه‌ی اینها باید برای کسانی که باعث بدبختی زنها می‌شوند و دخترها را از خانه بیرون کشیده پس از شهوترانی به *شهر نو* می‌فرستند مجازات سخت معین شود. آن آخوندها و حاجیها که دختر صیغه می‌کنند و آن جوانان فکلی که بنام عشقبازی دخترها را فریب می‌دهند همه‌شان جنایتکارند و باید بآنها مجازاتها داده شود.

با این قانونهای خردمندانه است که در یک توده می‌توان جلو فحشاء را گرفت. چنانکه گفتیم امروز در ایران ، باید همتی کرد و زنهایی که بآن منجلاب افتاده‌اند بیرونشان آورد. ولی اگر خواسته باشیم ریشه‌ی این بدبختی برافتد راهش بودن اینگونه قانونهاست.

این دفترچه‌ها را بخوانید

و بدیگران هم بدهید بخوانند.

«بدرالشریعه» شعر سروده

جناب آقا از میدان دررفت

چگونه حاجی‌حسن پس از چهل سال مسلمان شد!

حاجیهای انباردار چه دینی دارند؟

حسن کتاب حافظش را می‌سوزاند

رمضان کفاش از روضه برگشته

شیخ‌قربان از نجف می‌آید

عطسه به صبر چه ربط دارد؟!

فلسفه‌ی روزه

گفت و گو ـ اوستا رجبعلی دین یاد می‌گیرد

دفترچه‌ها را می‌توانید از کانال تلگرامی «کتابخانه‌ی پاکدینی» بنشانی زیر دریافت کنید :

https://telegram.me/kasravi_ahmad